

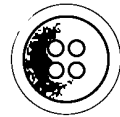
کورالائین

نیلگین

ترجمہی فرزاد فرید



سال ۱۹۸۷ به آپارتمانی در لیتل‌مید<sup>۱</sup> واقع در شهر کوچک ناتلی<sup>۲</sup> در ساسکس<sup>۳</sup> نقل مکان کردیم. آنجا زمانی عمارتی اربابی بود که برای پزشک پادشاه



انگلستان ساخته شده بود؛ پیرمردی که زمانی مالک خانه بود (قبل از آنکه آن را به دو معمار محلی بفروشد) این طور به من گفته بود. در زمان خودش خانه‌ی بسیار بزرگی بود، اما حالا از آن چند آپارتمان در آورده بودند.

آپارتمان شماره‌ی ۴ که ما در آن زندگی می‌کردیم، جای خوبی بود؛ هرچند کمی عجیب و غریب به نظر می‌رسید. در طبقه‌ی بالای ما خانواده‌ای یونانی و در طبقه‌ی پایین بانوی مسن و ریزنقشی

1. Littlemead  
3. Sussex

2. Nutley

زندگی می‌کرد که نیمی از بینایی‌اش را از دست داده بود و هر بار بچه‌های کوچک من تکان می‌خوردند، به من تلفن می‌زد و می‌گفت که معلوم است طبقه‌ی بالا چه خبر است؟ فکر می‌کرد آنجا فیل آمده است. هرگز نفهمیدم که از آن خانه چند آپارتمان درآورده‌اند و چندتای آن‌ها مسکونی است.

راهرویی داشتیم که در تمام طول آپارتمان امتداد داشت. در انتهای آن راهرو، در یک کمد قرار داشت که مثل آینه‌ی آویزان شده‌ای بود. زمانی که شروع کردم به نوشتن کتابی برای دختر پنج‌ساله‌ام، هالی<sup>۱</sup>، مکان داستان آن را همان خانه قرار دادم. به نظر ساده‌ترین راه همین بود؛ به این ترتیب لازم نبود برایش توضیح بدهم که جای هر چیزی کجاست. بعضی چیزها را تغییر دادم، البته جای اتاق خواب هالی و اتاق نشیمن را با هم عوض کردم.

بعد در چوب بلوطی بسته‌ای را به آن اضافه کردم، دری که به دیواری آجری باز می‌شد؛ تا حس اتاق پذیرایی خانه‌ای را که در آن بزرگ شده بودم، برایم تداعی کند.

آن خانه بزرگ و قدیمی بود، و قبل از آنکه ما به آنجا برویم، به دو بخش تقسیم شده بود. اقامتگاه خدمتکارها و اتاق پذیرایی که حاشیه‌هایی از چوب بلوط داشت به ما رسید، با دری که در انتهای اتاق بود و زمانی از آن به عنوان در ورودی خانواده استفاده می‌شد؛ اما حالا دیگر به جایی راه نداشت، و به دیواری آجری باز می‌شد. آن اتاق، آن در و اتاق جلویی مادر بزرگم را (به همراه نقاشی

---

1. Holly

رنگ روغن میوه‌های بی‌جان) به کتابی که نوشتنش را شروع کرده بودم، اضافه کردم.

نام کتاب کورالاین بود. آمده بودم نام کارولاین را تایپ کنم، اما اشتباه کرده بودم. به کلمه‌ی کورالاین نگاه کردم و فهمیدم نام کسی است. می‌خواستم بدانم چه اتفاقی برایش افتاده است.

هالی داستان‌های ترسناکی را دوست داشت که جادوگر و دختر کوچولوهای شجاع داشته باشد. خودش همیشه از همان داستان‌ها برایم تعریف می‌کرد. پس داستان هالی باید ترسناک می‌بود.

شروعی که برای داستان نوشتم و بعداً آن را حذف کردم، این بود:

این داستان کورالاین است که کوچک‌تر از سنش به نظر می‌آید و با خطرهای هولناکی روبه‌رو می‌شود. قبل از آنکه داستان به پایان برسد، کورالاین چیزی را که پشت آینه است، می‌بیند؛ با دستی شیطانی روبه‌رو می‌شود و رودرروی آن یکی مادرش می‌ایستد؛ پدر و مادر واقعی‌اش را از دست سرنوشت شومی که بدتر از مرگ است، رها می‌کند و در شرایطی نابرابر به پیروزی می‌رسد.

این داستان کورالاین است که پدر و مادرش را گم می‌کند و دوباره آن‌ها را پیدا می‌کند و (کم‌وبیش) سالم فرار می‌کند.

وقتی به آمریکا نقل مکان کردیم، کتاب هالی نیمه‌کاره ماند (آن

را در اوقات فراغتم می‌نوشتم. در آن زمان انگار دیگر اوقات فراغت نداشتم).

شش سال بعد، نوشتن آن را از همان جمله‌ی نیمه‌کاره‌ای که در آگوست ۱۹۹۲ نوشته بودم، از سر گرفتم:

کورالاین گفت: «سلام، چطور وارد شدی؟» گربه چیزی نگفت. کورالاین از رختخواب بیرون آمد.

نوشتن آن را از سر گرفتم، چون می‌دانستم اگر حالا این کار را نکنم، وقتی بالآخره کتاب را تمام کنم، کوچک‌ترین دخترم مَدی<sup>۱</sup> هم خیلی بزرگ شده است. پس آن را برای هالی شروع و برای مَدی تمام کردم.

وسط آمریکا، در خانه‌ای قدیمی که معماری گوتیک داشت، زندگی می‌کردیم. خانه برجکی داشت، و ایوانی که با پله به زمین می‌رسید، دورتادور آن را گرفته بود. مهاجری آلمانی که نقشه‌کش و هنرمند بود، صد سال پیش آن را ساخته بود. می‌گفتند پسرش، هنری<sup>۲</sup>، اولین کسی بوده که موتور روی قایق کار گذاشته و این را هم می‌گفتند که او خلاق‌ترین شخص تاریخ مسابقات اتومبیل‌رانی بوده است. حالا من نوشتن کورالاین را از سر گرفته بودم، اما هنوز وقت کافی نداشتم. بنابراین هرشب قبل از خواب، پنجاه کلمه در رختخواب می‌نوشتم. بعد به سفری دریایی رفتم تا برای کتاب

1. Maddy

2. Henry

مصوری درباره‌ی متمم اول قانون اساسی (همان که در باره‌ی آزادی بیان است) پول جمع کنم، و بیشتر داستان را روی عرشه‌ی کشتی نوشتم. و بالاخره آن را در کلبه‌ی کوچکی در حاشیه‌ی دریاچه‌ای در جنگل تمام کردم.

دیو مک کین<sup>۱</sup>، دوست هنرمندم، از لیتل‌مید عکس‌هایی گرفت تا از آن‌ها برای طراحی تصویر پشت جلد نسخه‌ی آمریکایی کتاب استفاده کند.

وقتی هنری سلیک<sup>۲</sup> انیمیشن کورالاین را می‌ساخت، از من دعوت کرد تا به استودیو بروم. آنجا کلی صحنه ساخته بودند که هر کدام پشت پرده‌ای سیاه قرار داشت. هنری خانه‌ای را که کورالاین فیلم در آن زندگی می‌کرد، با افتخار به من نشان داد. حالا کورالاین از جایی در انگلستان به ایالت اورِگِن<sup>۳</sup> آمریکا نقل مکان کرده بود، و اسم خانه‌ای را که در آن زندگی می‌کرد، «قصر صورتی» گذاشته بودند.

به هنری گفتم: «خانه‌ی من همین است.»

و همان بود. قصر صورتی هنری سلیک همان خانه‌ای بود که حالا من در آن زندگی می‌کنم، با برجک و ایوان. هیچکدام از ما نمی‌دانند چطور این اتفاق افتاد. اما به طرز غریبی، برای کتابی که برای یک دختر در خانه‌ای شروع شد و برای دختر دیگری در خانه‌ای دیگر به آخر رسید، مناسب است.

کتاب در سال ۲۰۰۲ چاپ شد و مردم دوستش داشتند. جایزه برد. مهم‌تر از همه آنکه به کار آمد، دست کم برای بعضی‌ها.

1. Dave McKean  
3. Oregon

2. Henry Selick

قصدم این بود که داستانی برای دخترانم بنویسم تا از طریق آن چیزی را به آنها بگویم که خودم در کودکی نمی‌دانستم؛ اینکه شجاع بودن به این معنا نیست که نباید ترسید. شجاع بودن یعنی اینکه ترسیده‌ای، واقعاً ترسیده‌ای، به شدت ترسیده‌ای، ولی تصمیم درستی می‌گیری.

حالا که ده سال از چاپ کتاب گذشته است، به خانم‌هایی برخورد می‌کنم که به من می‌گویند کورالاین در روزهای سخت زندگی‌شان به آنها کمک کرده است؛ می‌گویند که وقتی ترسیده‌اند به کورالاین فکر کرده و تصمیم درستی گرفته‌اند. و این بیش‌ازهرچیز دیگری ارزش دارد.

کریس ریدل<sup>۱</sup> تصویرهای جدیدی برای نسخه‌ی دهمین سالگرد کتاب کشیده است. به تصویری که برای جلد کتاب کشیده بود، نگاه کردم و ازاینکه چه خوب آن دو خانه را با هم ترکیب کرده، حیرت‌زده شدم؛ خانه‌ای که حالا در آن زندگی می‌کنم و خانه‌ای که قبلاً در آن زندگی می‌کردم.

نیل گیمن

---

1. Chris Riddell